

## شعری از محمود شبستری + زندگینامه

۱۱ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۲۱:۴۲

محل تولد این عارف نام‌آور قصبه شبستر در نزدیکی شهر تبریز است. او در سال ۷۲۰ هـ.ق. در سن ۳۳ سالگی وفات یافته و در زادگاهش شبستر مدفون است. در اوایل زندگیش ، تبریز بروز و غلبه قدرت مغول‌ها را شاهد بود ، که خود نوعی هرج و مرج فکری را سبب می‌گردید.

سعدالدین محمودبن امین‌الدین عبدالکریم‌بن یحیی شبستری (معروف به: شیخ محمود شبستری) یکی از عارفان و شاعران سده هشتم هجری است. سال تولد او را گوناگون و از جمله ۶۸۷ هـ.ق. دانسته‌اند. محل تولد این عارف نام‌آور قصبه شبستر در نزدیکی شهر تبریز است. او در سال ۷۲۰ هـ.ق. در سن ۳۳ سالگی وفات یافته و در زادگاهش شبستر مدفون است. در اوایل زندگیش ، تبریز بروز و غلبه قدرت مغول‌ها را شاهد بود ، که خود نوعی هرج و مرج فکری را سبب می‌گردید.

دیباچه

به نام آن که جان را فکرت آموخت  
چراغ دل به نور جان برافروخت  
ز فضلش هر دو عالم گشت روشن  
ز فیضش خاک آدم گشت گلشن  
توانایی که در یک طرفه‌العین  
ز کاف و نون پدید آورد کونین  
چو قاف قدرتش دم بر قلم زد  
هزاران نقش بر لوح عدم زد  
از آن دم گشت پیدا هر دو عالم  
وز آن دم شد هویدا جان آدم  
در آدم شد پدید این عقل و تمیز  
که تا دانست از آن اصل همه چیز

چو خود را دید یک شخص معین  
تفکر کرد تا خود چیستم من  
ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد  
وز آنجا باز بر عالم گذر کرد  
جهان را دید امر اعتباری  
چو واحد گشته در اعداد ساری  
جهان خلق و امر از یک نفس شد  
که هم آن دم که آمد باز پس شد  
ولی آن جایگه آمد شدن نیست  
شدن چون بنگری جز آمدن نیست  
به اصل خویش راجع گشت اشیا  
همه یک چیز شد پنهان و پیدا  
تعالی الله قدیمی کو به یک دم  
کند آغاز و انجام دو عالم  
جهان خلق و امر اینجا یکی شد  
یکی بسیار و بسیار اندکی شد  
همه از وهم توست این صورت غیر  
که نقطه دایره است از سرعت سیر  
یکی خط است از اول تا به آخر  
بر او خلق جهان گشته مسافر  
در این ره انبیا چون ساریانند  
دلیل و رهنمای کاروانند  
وز ایشان سید ما گشته سالار  
هم او اول هم او آخر در این کار  
احد در میم احمد گشت ظاهر  
در این دور اول آمد عین آخر  
ز احمد تا احد یک میم فرق است  
جهانی اندر آن یک میم غرق است  
بر او ختم آمده پایان این راه  
در او منزل شده «ادعوا الی الله»  
مقام دلگشایش جمع جمع است

جمال جانفزایش شمع جمع است  
 شده او پیش و دلها جمله از پی  
 گرفته دست دلها دامن وی  
 در این ره اولیا باز از پس و پیش  
 نشانی داده‌اند از منزل خویش  
 به حد خویش چون گشتند واقف  
 سخن گفتند در معروف و عارف  
 یکی از بحر وحدت گفت انا الحق  
 یکی از قرب و بعد و سیر زورق  
 یکی را علم ظاهر بود حاصل  
 نشانی داد از خشکی ساحل  
 یکی گوهر برآورد و هدف شد  
 یکی بگذاشت آن نزد صدف شد  
 یکی در جزو و کل گفت این سخن باز  
 یکی کرد از قدیم و محدث آغاز  
 یکی از زلف و خال و خط بیان کرد  
 شراب و شمع و شاهد را عیان کرد  
 یکی از هستی خود گفت و پندار  
 یکی مستغرق بت گشت و زنار  
 سخنها چون به وفق منزل افتاد  
 در افهام خلایق مشکل افتاد  
 کسی را کاندرا این معنی است حیران  
 ضرورت می‌شود دانستن آن

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۲۵۴/شعر/محمود-شعری>